

جایگاه نقش همسری زن در خانواده از منظر فمینیسم

زهرا محمدی^۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین نقش‌های زنان در خانواده، نقش همسری است و فعالیت و نقش زن به‌عنوان همسر، همواره امری طبیعی و فطری تصور می‌شده است. البته در جهان غرب، به‌واسطه نفوذ اندیشه‌های مسیحیت تحریف شده و تصور نقش زن در هبوط از بهشت و گناه ذاتی، نسبت به زن به‌طور کلی و نسبت به نقش زن به‌عنوان همسر، به‌طور خاص، نگاهی تحقیرآمیز و بدبینانه‌ای وجود داشته است. تا جایی که برخی از اندیشمندان مسیحی، نقش زن به‌عنوان همسر را در حد خدمتکار و بنده مرد، پایین می‌آوردند؛ اما این نگاه افراطی سبب شده است در دوران معاصر، شاهد نگاه تقریبی نسبت به مقوله ازدواج و نقش همسری باشیم. بدون شک جریان فمینیسم و اندیشه‌های آنان، نقش پررنگی در این مسئله داشته است. لذا اهمیت این مسئله پژوهشی سبب شده است در این مقاله به بررسی جایگاه همسری زن در خانواده از منظر فمینیسم بپردازیم. برای دست یافتن به این هدف و بررسی درست داده‌های تحقیق، از روش کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: نقش همسری، فمینیسم، خانواده، ازدواج، مسائل زنان

۱. گروه علمی قرآن و فقه، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی العالمیه، بامیان - افغانستان.

ایمیل: someyaalizada@gmail.com



مقدمه

بی‌شک خانواده مهم‌ترین نهاد جامعه بشری است که حفظ و تداوم آن مرهون نقش‌های همسری و مادری زن، به‌عنوان مهم‌ترین عنصر انسانی در خانواده است؛ اما در چند دهه اخیر، جریان فعال فمینیستی با ادعای برابری کامل زن و مرد و بدون توجه به ویژگی‌های زیستی و فطری دو جنس، شیوه زندگی زنان را تغییر داده و به‌زعم خویش، درصدد حذف نقش‌های جنسیتی و رهاسازی زنان از نقش‌های محدود کننده خانوادگی است. به جرئت می‌توان گفت که این جریان فکری، نظام خانواده و نقش‌های زنان در این نظام را چنان متزلزل کرده است که کمترین نتیجه آن بحران هویت، فروپاشی روابط خانوادگی، افزایش سقط جنین و... است. لذا اهمیت این مسئله پژوهشی سبب شده که در این مقاله، به بررسی جایگاه همسری زن از دیدگاه فمینیسم پردازیم؛ زیرا یکی از کلیدی‌ترین نقش زن در خانواده، نقش همسری است که به‌تبع آن زن، وظایف، مسئولیت‌ها و حقوق مختلفی را دارا می‌شود.

برای رسیدن به این هدف پژوهشی، ضروری است که این مسئله را به‌صورت خاص و از نظر گرایش‌های مختلف فمینیستی بررسی کنیم؛ زیرا چنانکه خواهد آمد، فمینیسم گرایش‌های گوناگونی دارد که هر یک بنابر مبانی، اهداف و برنامه‌های خویش، دیدگاه‌های خاصی در خصوص جایگاه نقش همسری زن در خانواده، ارائه می‌دهد. شایان ذکر است که در این مقاله، از روش کیفی و با رویکرد توصیفی-تحلیلی استفاده است. روش گردآوری اطلاعات نیز به شیوه کتابخانه‌ای و مطالعه و فیش‌برداری در آثار و تألیفات مهم‌ترین شخصیت‌های فمینیستی، صورت گرفته است.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. همسری

واژه «همسر» در لغت به معنای برابر، عدیل، نظیر و همانند است. واژه «همسری» نیز ترکیبی از «همسر» و «ی» نسبت است که در لغت به معنای همسر بودن، برابری، مساوات، زناشویی و ازدواج است. (دهخدا، ۱۳۳۷: ذیل واژه همسر)



۱-۲. فمینیسم

واژه فمینیسم^۱ در لغت به معنای زن یا جنس مؤنث است که از ریشه لاتینی فمینا^۲ گرفته شده است. در تعریف اصطلاحی واژه فمینیسم، اختلاف نظرهای بسیاری به چشم می‌خورد. علت این امر، وجود گرایش‌های متکثر و متنوع فمینیستی و طرح اهداف و برنامه‌های متفاوت و گاه متناقض از سوی هر یک از این گرایش‌های است که ارائه یک تعریف جامع و کامل را نسبت فمینیسم، دشوار می‌سازد. (رودگر، ۱۳۸۸، ۲۴) با این حال در ادامه به برخی از تعاریف مشهور، فمینیسم اشاره می‌کنیم.

باقر ساروخانی در تعریف فمینیسم می‌گوید: «فمینیسم یا دفاع از حقوق زنان، نهضتی اجتماعی است که هدف از آن احراز پایگاهی مساوی با مردان در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برای زنان است». (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۲۸۱) همچنین پاملا ابوت و کلر ولاس در کتاب جامعه‌شناسی زنان، معتقدند: «فمینیسم جنبشی سازمان‌یافته است که هدف از آن، صرفاً دستیابی به حقوق زنان یا تحقق برابری اجتماعی نیست، بلکه رویارویی رفع انواع تبعیض و ستم نژادی و طبقاتی و غیره است». (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۳۲۲)

۲. جایگاه نقش همسری زن در تاریخ تفکر غرب

همسری و همسرگزینی از همان آغاز خلقت بشر، به‌عنوان امری طبیعی و فطری وجود داشته است؛^۳ اما جایگاه نقش همسری، به‌خصوص همسری زن در خانواده، در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوت بوده و همواره تحت تأثیر فرهنگ حاکم و دیدگاه‌های گوناگون نسبت به زن و مرد، قرار گرفته است. در تاریخ تفکر غرب، نخستین نظریه‌پردازانی که درباره این مسئله اظهارنظر داشته‌اند، افلاطون و ارسطو هستند. افلاطون معتقد بود که زنان و مردان دارای استعدادها و مشابیه هستند و زنان می‌توانند

1. feminism

2. femima

۳. در سفر پیدایش آمده است: «و یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده‌هایش را گرفت و گوشت درجایش پر کرد... از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یکتن خواهند بود». (سفر پیدایش، ۲۳-۲۴)



همان وظایفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار می‌شوند و از همان حقوقی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند می‌گردند. (مطهری، ۱۳۸۰، ۱۹: ۱۷۵) لذا به باور افلاطون، زن و مرد در همسری، دارای جایگاه مشترک و همسانی هستند؛ (دورانت، ۱۳۵۷، ۳: ۵۳-۵۴) اما ارسطو جایگاه مرد و زن را در همسری و تدبیر منزل، جایگاه فرادست، برای مردان و فرودست، برای زنان یا فرمانروا و فرمان‌بردار عنوان کرده است. چنان که در مواردی، نسبت زن به مرد را همچون نسبت غلام و مولا، بدن و روح و نیز مانند نسبت اقوام وحشی به یونانیان می‌داند. (ر.ک. دورانت، ۱۳۷۶، ۶: ۳۹۸)

به‌طور کلی در فضای فکری مسیحیت، نگاه بدبینانه‌ای به زن وجود داشته است که این امر بیش از همه ناشی از عقاید تحریف شده مسیحیت در باب نقش زن در هبوط انسان و گناه ذاتی بشر است.^۱ برای درک این مسئله باید به کتاب مقدس (انجیل) اشاره کرد که در آن، علت آفرینش زن را صرفاً به جهت خدمت به مرد بیان می‌کند. برای مثال در رساله پولس به قرنتیان می‌خوانیم: «زیرا که مرد از زن نیست، بلکه زن از مرد است و نیز مرد برای زن آفریده نشد است، بلکه زن برای مرد آفریده شده است». (اول قرنتیان، ۱۱: ۸-۹) بنابراین زن در محیط خانواده باید مطیع شوهر بوده و اطاعت از شوهر همانند اطاعت از مسیح بر او واجب است.

در این رابطه آکویناس قدیس مسیحی، می‌گوید: «رابطه زن و مرد مثل رابطه خدا با بنده یا رابطه ارباب و برده است، اما تفاوت ارباب و برده با رابطه زن و شوهر در این است که ارباب برای نفع خود بر برده فرمان می‌راند، اما شوهر برای منافع خانواده فرمان می‌دهد. البته اگر شوهر، زن خود را دوست بدارد که باید دوست داشته باشد، بدین جهت است که هیچ سری نمی‌تواند بدن، گوشت یا پوستش را دوست نداشته

۱. در سفر پیدایش درباره این مسئله آمده است: «و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر و دانش افزا است، پس از میوه‌اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند و یهوه خدا آدم را ندا درداد و گفت: آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت: این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم. پس یهوه خدا به زن گفت: این چه کار است که کردی؟ زن گفت: مار مرا اغوا نمود که خوردم و یهوه به زن گفت: آلم و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با آلم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد. و به آدم گفت: چون که سخن زوجه‌ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد». (سفر پیدایش، ۳: ۶ تا ۱۸)



باشد، ولی همچنان که جسم و گوشت تابع روح است، زن هم تابع شوهر است». در نظر آکویناس، افراد مقدس باید به جسم و بدن (زن) اعتنایی نداشته باشند و آن را به جهت این که مانعی در جهت نیل به خدا است، از سر راه برداشته یا سرکوب می کنند تا به زندگی جاویدان و معنوی برسند. به همین دلیل است که مسیح و مقدسین بعد او، هرگز ازدواج نکرده اند. (صادقی فسایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۲۰۴)

بنابراین می توان مدعی بود که در تاریخ تفکر غرب، به زن و نقش های وی در خانواده، چون همسری، نگاه بدبینانه و تحقیرآمیزی وجود داشته است تا جایی که نقش زن را به عنوان همسر تا حد یک بنده و خدمتکار برای مردان، تنزل می دادند؛ اما در عصر حاضر، این نگاه افراطی غرب نسبت به زن و جایگاه همسری او، دگرگون شده و مسیر تفریط را در پیش گرفته است. لذا در قرن اخیر ازدواج که روزی با اعتقادات مذهبی و عرف اخلاقی، تعهد نسبت به خانه و خانواده، پرورش فرزندان و مکمل بودن همسران در حفظ و تثبیت خانواده، تعریف می شد، امروزه در غرب، به نهادی بی ریشه و فردگرا مبدل شده و دیگر مفاهیمی چون پرورش فرزند و تعهد به همسر و خانواده را تداعی نمی کند. حتی پیوند ازدواج که زمانی مبتنی بر عشق، وفاداری، از خودگذشتگی و همکاری زوجین بود، امروزه از میان رفته و جای خود را به پیوند دو فرد یا دو هم خانه، داده است که دورنمای زندگی شان، در کسب رضایت فردی و لذت بیشتر است. (برایس، ۱۳۸۷: ۸۲)

۳. جایگاه همسری در تفکر فمینیسم

در غالب نگرش های فمینیستی، جایگاه مثبتی برای نقش همسری وجود ندارد، بلکه آن را رابطه ای می دانند که سبب راحتی و آسودگی بیشتر برای مردان و فراهم آورنده سختی و بیگاری برای زنان است. (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۱۱۴) از این رو در «اعلامیه فمینیسم»، به زنان توصیه می شود که برای دست یافتن به آزادی، از همسرانشان جدا شوند. در این اعلامیه می خوانیم: «پایان دادن به سنت ازدواج، شرط ضروری برای



آزادی زنان است. از این‌رو لازم است زنان را ترغیب کنیم تا شوهران خود را ترک کنند». (بخشی از «اعلامیه فمینیسم»، نوامر ۱۹۷۱)

به‌طور کلی اصول همسری در بسیاری از رویکردهای فمینیستی نسبت به زن عبارت است از: ۱. قطع هرگونه وابستگی و احساس نیاز به‌ویژه از سوی زن نسبت به شوهر؛ ۲. احیای حقوق فردی زن و ترجیح ندادن هویت خانوادگی یا شأن مادری بر این حقوق؛ ۳. آزادی عمل به‌ویژه دربارهٔ وظایف زناشویی؛ ۴. تغییر در معیار قیومیت مرد بر زن؛ ۵. عاری نمودن مفهوم همسری از معیار زادآوری. (کلاین، ۱۳۸۷: ۸۵-۸۹)

در اینجا ضروری است قبل از ورود به بحث و توضیح جایگاه همسری از منظر فمینیسم، دو نکته را متذکر شویم: نخست آن‌که هر یک از گرایش‌های مختلف فمینیستی، بر اساس مبانی فکری و از نظر خویش به مسئلهٔ زن و جایگاه او پرداخته‌اند. از این‌رو لازم است هرکدام از این گرایش‌ها، به‌صورت جداگانه بررسی و دیدگاه خاص آن‌ها در مسئلهٔ همسری بیان شود. دوم آنکه چون اغلب متفکران فمینیسم، خانواده را محل تحقق نقش همسری زن و نیز صحنهٔ نابرابری و به انقیاد کشیده شدن آنان می‌دانند، (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۱۱۴) توجه خاصی به نهاد خانواده دارند.^۱ لذا تلاش می‌کنیم جایگاه همسری را از منظر فمینیسم، در قالب طرح مباحث خانواده و ازدواج بیان کنیم.

۱-۳. فمینیسم لیبرال

به‌طور کلی دو نوع رویکرد نسبت به خانواده، ازدواج و همسری، در جهت‌گیری فمینیسم، به چشم می‌خورد. رویکرد اول، پذیرش نهاد خانواده، همراه با تغییر و اعمال اصلاحاتی در روابط جنسی در خانواده است و رویکرد دوم، نهاد خانواده را نهادی مردسالارانه و عامل ستم و سرکوب زنان دانسته و آن را به‌صورت کلی رد

۱. به گفته فمینیست‌ها در خانواده دو ساختار درهم‌تنیده برای انقیاد زنان، دست‌اندرکار است: ۱. جایگاه زن در مقام همسری و مادری؛ ۲. روندهای تربیتی خانواده که منش‌های زنانه و مردانه را در فرزندان نهادینه می‌کند و آنان همین منش را به فرزندان خود منتقل می‌کنند. به این ترتیب سلطهٔ مرد و فرودستی زن را تداوم می‌بخشد. (ر.ک: پاملا ابوت، والاس، کلر، ۱۳۸۸: ۱۱۴)



می‌کنند که در ادامه به هر دو این دو رویکرد خواهیم پرداخت.

فمینیسم لیبرال نسبت به ازدواج و خانواده و به چالش کشیدن نقش زنان در خانواده به‌عنوان همسر، از همان آغازین فعالیت‌های خود، نگاه منتقدانه‌ای داشت؛ به‌گونه‌ای که رویارویی و ستیز با ازدواج و نقش همسری، در میان برخی از فمینیست‌ها به‌صورت یک ایدئولوژی درآمده بود و مبارزه با ازدواج را تنها راه‌رایی زنان از ظلم و ستم مردان می‌دانستند؛^۱ اما با این همه اغلب فمینیسمت‌های لیبرال، خواهان براندازی نهاد خانواده نبوده‌اند. لذا رویکرد نخست نسبت به خانواده و همسری مثل پذیرش نهاد خانواده همراه با تغییر و اصلاحاتی در روابط جنسی را می‌توان در آرا و اندیشه‌های فمینیست‌های لیبرال موج اول، چون مری ولستون کرافت، جان استوارت میل و هریت تیلور، مشاهده کرد.

مری ولستون کرافت درباره جایگاه همسری زن در خانواده معتقد بود که: «زنان طبقه ممتاز جامعه، مانند پرندگان خوش پر و بالی هستند که جز زینت و فخرفروشی کاری ندارند و زندگی زنان متوسط یعنی فدا کردن سلامتی، آزادی و فضیلت خود، به بهای منزلت و خرسندی و اقتداری که ممکن است با شوهر کردن برای ایشان فراهم شود. این زنان جسم سالمی ندارند، چون نمی‌توانند بیرون از خانه ورزش کنند، آزاد نیستند، چون اجازه ندارند برای خود تصمیم بگیرند، از کسب فضیلت واقعی خود باز می‌مانند چون با توجه به ارزش فراوانی که جامعه برای از خودگذشتگی و ارضای دیگران به‌ویژه مردان و کودکان قائل است، به تقویت قوای عقلانی خود نیز ترغیب نمی‌شوند». (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴)

البته وی هیچ مخالفتی با ازدواج و خانواده نداشت و ازدواج، نقش همسری و مادر شدن را جزو سرنوشت زنان می‌دانست؛ اما معتقد بود که اگر زنان بتوانند از حقوق و آموزش‌های مساوی با مردان برخوردار شده و عاقل و مستقل شوند، می‌توانند همسرانی وفادار و مادرانی معقول باشند. (همان، ۳۵؛ ویلفورد، بی‌تا: ۳۵۸)

۱. ازجمله این افراد «ایزدادوزا دانکن» بود که از اوایل جوانی به مبارزه با ازدواج اقدام کرد و جنگ با ازدواج را مترادف با مبارزه در راه‌رهایی زنان می‌نامید. (ر.ک: مشیرزاده، ۱۳۸۰: ۷۵)

جان استوارت میل که تأکید فراوانی بر لزوم برخورداری زنان از فرصت‌های حوزه عمومی داشت، معتقد بود: «چون تمام توجه زنان به عنوان همسر، به قلمرو خصوصی منحصر شده، همه فعالیت‌های ذهنی زنان، مصروف دغدغه‌های شخصی خود و خانواده خود می‌شود و از خودگذشتگی زنان به شکلی درمی‌آید که بهترین توصیف آن خودمحوری افراطی است. لذا همسر و مادر نمونه، از هیچ کوششی برای پیشرفت حرفه شوهرش فروگذار نمی‌کند و تمامی توان خود را برای تحصیل و ازدواج مناسب فرزندان خرج می‌کند؛ اما همه خیرخواهی زن از خانه شروع می‌شود و در همان جا نیز خاتمه می‌یابد». (تانگ، ۱۳۸۷: ۴۳) حال آنکه جان استوارت میل، برای این نوع از خودگذشتگی، ارزشی قائل نبوده و تلاش داشت تا زنان را برانگیزاند که در کنار خیر و صلاح فردی یا واحد کوچک خانواده، خیر و صلاح جامعه را نیز در نظر بگیرند. (ر.ک: همان)

باید دانست که در فمینیسم لیبرال موج دوم، توجه به مسائل خانواده شدت می‌گیرد. جسی برنارد،^۱ نظریه پرداز لیبرال در کتاب «آینده زن‌شویی» بیان می‌کند که زندگی زن‌شویی برای زنان به ندرت آن چیزی است که آنان انتظار داشته‌اند. (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۱۱۹) ازدواج سنتی برای شوهر مزایای رفاهی بیشتری نسبت به زن به همراه دارد و در این خصوص می‌گوید: «هرچند که خانواده در جامعه‌ای مثل آمریکا به معنای یک نوع همزیستی برابانه برای زن و شوهر است؛ اما هر یک از زن و مرد پس از ازدواج دو نوع موقعیت متفاوت پیدا می‌کنند و دو نوع زن‌شویی وجود دارد: یکی زن‌شویی مرد که او طی آن با وجود اعتقاد به مقید بودن و قبول بار مسئولیت‌های خانوادگی، از اختیارات ناشی از هنجارهای اجتماعی برخوردار می‌شود که عبارت است از: اقتدار، استقلال و حق برخورداری از خدمات خانگی، عاطفی و جنسی همسرش و دیگری زن‌شویی زن که او طی آن، اعتقاد فرهنگی به مواهب زن‌شویی را تصدیق می‌کند؛ اما از بی‌قدرتی و وابستگی، الزام به ارائه خدمات خانگی، عاطفی و جنسی و محرومیت تدریجی از موقعیتی که پیش از ازدواج به عنوان یک دختر جوان و

1. Jessie Bernard.



مستقل داشت، رنج می‌برد». (ریترز، ۱۳۷۴: ۴۷۵-۴۷۶؛ رودگر، ۱۳۸۸: ۱۱۸)

بتی فریدان نیز در کتاب «آیین زنانه»، معتقد بود که علت فرودستی زنان، سنت‌ها و فرهنگی است که نقش زنان را در خانواده ستایش می‌کنند و معتقدند که نقش سنتی همسری و مادری برای سعادت زن، کافی است. (همان: ۱۱۸) او تأکید می‌کرد که درمان اعتیادی که زنان خانه‌دار به نقش همسری و مادری خود کردن دارند، کار بیرون از منزل است. او به زنان هشدار می‌داد که اگر به تحصیلات عالی و سپس به استفاده سازنده از آن روی نیاورند، به افسردگی شدید و وسواس جنون‌آسا مبتلا خواهند شد. (تانگ، ۱۳۸۷: ۴۷)

۲-۳. فمینیسم مارکسیسم

از مهم‌ترین گرایش‌های فمینیستی که رویکرد دومِ رد نهاد خانواده به عنوان نهادی مردسالارانه و عامل ستم و سرکوب زنان _ نسبت به خانواده در آن به چشم می‌خورد و خواهان براندازی نظام خانواده است، فمینیسم مارکسیسم است که در ادامه به ارائه آرا و نظرات آنان در خصوص خانواده و نقش همسری زن خواهیم پرداخت. به طور کلی فمینیسم مارکسیسم، علت فرودستی زنان را نه به خاطر ویژگی‌های طبیعی و زیستی آنان، بلکه در عوامل اقتصادی می‌جوید. از منظر آنان نظام سرمایه‌داری از خدمات بی‌حیره و مواجب زنان در خانه به عنوان همسر و نیز به عنوان پرورش دهنده نسل آینده کارگران، بهره می‌گیرد. هرچند که سود این کار تا حدی عاید یکایک مردان نیز می‌شود. (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

خود کارل مارکس^۱ به رغم پیروی فمینیست از نظریات وی، ازدواج، خانواده و نقش سنتی زن را به عنوان همسر، به رسمیت می‌شناخت و هیچ دغدغه‌ای نسبت به روابط دو جنس نداشت. تنها مسئله مارکس این بود که نظام سرمایه‌داری از زنان و کودکان برای پایین نگه داشتن دستمزد استفاده می‌کند. لذا از منظر وی زن و مرد هر دو، تحت ستم هستند. (همان)

در مقابل مارکس، فردریک انگلسن^۲ که یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های فمینیسم

1. Karl Marx.

2. Friedrich Engels.



است، نسبت به مسئله زنان توجه بیشتری داشت. وی در کتاب خود با عنوان «منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت»، دیدگاه خویش را نسبت به خانواده و جایگاه همسری زن بیان می‌کند. او در این کتاب، برای زندگی بشر سه دوره را بیان می‌کند. در دوره اولیه و پیش از پیدایش خانواده به معنای روابط ساختاریافته زناشویی، شکلی بدوی از آمیزش جنسی بی‌بند و بار و آزاد، برای عموم وجود داشت. به گونه‌ای که هر زنی می‌توانست جفت و همسر هر مردی باشد و برعکس. در دوره دوم، ازدواج یارگیری پدید آمد که از ازدواج یک زن با یک مرد حاصل می‌شد. به گونه‌ای که هرگاه زنی مردی را به همسری می‌گرفت، مرد در خانه همسرش (زن) سکونت می‌یافت؛ زیرا کار زن برای بقای حیات قبیله ضروری بود. این امر از منظر انگلسن نشان‌دهنده این است که جوامع یارگیر، مادر تبار بودند؛ یعنی میراث و تبار خانوادگی از زن منتقل می‌شد. از سویی علاوه بر مادر تباری، مادر سالار نیز بودند و زنان علاوه بر قدرت اقتصادی، از قدرت سیاسی و اجتماعی نیز برخوردار بودند؛ اما با شکل‌گیری و گسترش دام‌پروری، مالکیت به وجود آمد و پس از آن جامعه مادر تبار به جامعه پدر تبار تبدیل شد که انگلسن از این دگرگونی، به شکست تاریخی جنس زن یاد می‌کند. (ر.ک: انگلسن، ۱۳۸۰، ۲: ۱۰۸ تا ۱۱۸. تانگ، ۱۳۸۷: ۸۵ تا ۸۷. رودگر، ۱۳۸۸: ۱۲-۱۲۱)

وی معتقد است که در خانواده نوین، مرد با تولید و تثبیت حق خود نسبت به ثروت، کنترل خانواده را به دست گرفته و همسر خود را به برده‌ای تبدیل کرده که نیازهای او را تأمین می‌کند و زن در این خانواده، ابزاری محض برای تولید فرزند است. (تانگ، ۱۳۸۷: ۸۷)

کریس دلفی^۱ یکی دیگر از نظریه‌پردازان این گرایش در رابطه با ازدواج و رابطه همسران با یکدیگر می‌گوید: «ازدواج قراردادی است که در آن شوهر، صاحب‌کار بدون مزد همسر خود می‌شود و این امر به شیوه تولید خانگی و استثمار مردسالارانه تداوم می‌بخشد». (هام، کمبل، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

1. Cris Delfa.



۳-۳. فمینیسم رادیکال

از نظر فمینیسم رادیکال، نظام مردسالاری، عمومی‌ترین، قوی‌ترین و درعین حال غیر محسوس‌ترین نظام‌ها است که بر تمام جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی زنان چنگ زده است. آنان برخلاف مارکسیسم که جامعه را به دودسته ستمگر (سرمایه‌داری) و ستم دیده (کارگر)، تقسیم می‌کند، تقسیم‌بندی را بر اساس جنسیت انجام می‌دهند و معتقدند جامعه به دو طبقه زنان و مردان تقسیم می‌شود. طبقه زنان به علت جنسیت و زن بودنشان، همواره تحت ستم قرار می‌گیرند. از این رو هر جامعه‌ای که تحت حاکمیت مردان باشد، باید موردتهاجم قرار گیرد؛ زیرا این گروه معتقدند که علت اصلی مظلومیت زنان، نظام مردسالاری یا پدرسالارانه است. نظامی که قدرت، سلطه، سلسله‌مراتب و رقابت، از ویژگی‌های بارز آن به شمار می‌رود. از منظر این جریان، ظلم جنسیتی، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین شکل بی‌عدالتی است که از نظر اهمیت و درجه‌بندی نسبت به سایر بی‌عدالتی‌ها، از قبیل بهره‌کشی طبقاتی و نژادی، در رتبه نخست قرار می‌گیرد. (هیوود، ۱۳۷۹: ۴۴۰؛ رینرز، بی‌تا، ۲: ۴۸۸) در کنار این دیدگاه برخی از فمینیسم‌های رادیکال نیز، علت ستم به زنان را طبیعت و خصوصیت زیست‌شناختی بدن زن و قابلیت زادآوری زنان معرفی نموده‌اند.

فمینیسم‌های رادیکال از آن جهت که با خانواده و ازدواج در تعارض هستند و آن را اولین مرحله ایجاد تفاوت میان زن و مرد می‌شمارند، دغدغه اصلی‌شان، شکست ساختاری است که سبب پذیرش نقش‌های سنتی زنان چون همسری می‌شود. آنان معتقدند که در نظام پدرسالار، زن به خاطر حمایت مالی و قرار گرفتن در محیط امن خانواده، مجبور به ازدواج، ارضای جنسی مرد و اطاعت از وی می‌شود. لذا زنان به انقلاب جنسی نیاز دارند که فروپاشی سلطه مردان را در پی داشته باشد. از همین رو، پیشنهاد تأسیس انجمن‌هایی را می‌دهند که هر کس بتواند آزادانه در این محافل، نیازهای جنسی خود را ارضا کند و از احترام اجتماعی نیز برخوردار باشد.

در میان دیدگاه‌های فمینیستی، تندترین موضع‌گیری درباره نقش همسری را، فمینیسم رادیکال ارائه می‌دهد. تا جایی که این جریان، در چارچوب مخالفت با



ازدواج، ترویج روابط آزاد، اصالت بخشی به روابط جنسی و تنوع طلبی، جداسازی روابط عاشقانه و جنسی از فرایند مادری و برابری طلبی همه‌جانبه، سبب تنزل جایگاه همسری و توجیه هم‌جنس‌گرایی، شده‌اند و تلاش کرده‌اند ارتباط دوزن و دو مرد را جایگزین ارتباط همسری کنند. (برایس، ۱۳۸۷: ۹۵-۹۶؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۳: ۴۰۲) برای مثال اوکلی^۱ معتقد است که زن به‌عنوان همسر در زندگی خانوادگی، چهار حوزه تعارض را تجربه می‌کند:

۱. تقسیم‌کار جنسی که در آن از زنان انتظار می‌رود، مسئولیت کارهای خانه و بچه‌داری را بر عهده بگیرند.

۲. تفاوت نیازهای عاطفی زنان و مردان، بدین معنا که از زنان انتظار می‌رود تا با خشم و

عصبانیت شوهر و فرزندان بسازند، ولی خودشان کسی را ندارند که به وی روی آورند.

۳. تفاوت توان بدنی و بنیه اقتصادی زن و شوهر که ممکن است سبب شود، زنان

اختیاری بر منافع اقتصادی نداشته باشند و از شرکت در فعالیت‌های اجتماعی ناتوان

باشند و حتی با خشونت فیزیکی از جانب همسرشان روبه‌رو شوند.

۴. سپردن اختیار روابط جنسی و کنترل باروری به دست مردان، بدین معنا که نیازهای

مردان با اهمیت تلقی می‌شود و از زنان انتظار می‌رود موجبات لذت شوهر را فراهم

سازند و برای او بچه بیاورند و بچه‌داری کنند. در نهایت مرد مجاز است به زن خود

تجاوز کند؛ چون فرض می‌شود زن با ازدواج رضایت داده که شوهر از او بهره جنسی

ببرد. (ابوت، والاس، ۱۳۸۸: ۱۲۰-۱۲۱)

اوکلی راه‌هایی زنان را در این سه امر می‌داند، ۱. نقش زن خانه‌دار باید منسوخ

شود، ۲. خانواده باید منسوخ شود، ۳. نقش‌های جنسیتی باید منسوخ شوند. (بستان،

۱۳۸۲: ۱۰۸)

همچنین مارلین دیکسون^۲ از سردمداران روان‌شناسی فمینیسم رادیکال، نقش همسر

را نقش مخرب در بقای ظلم به زن دانسته و تصریح می‌کند: «بنیاد ازدواج اصلی‌ترین

1. Ann Oakley.

2. Martin Dikson.



وسيله برای جاودانگی ظلم علیه زنان است؛ زیرا زن در نقش همسری، زنانی را خواهد آفرید که مانند خود در طول تاریخ اسیر ظلم باشند». (صادقی فسایی، ۱۳۸۴: ۱۳۵)

بنابراین از منظر اندیشمندان فمینیسم رادیکال، نقش همسری، یک وضعیت غیرارادی است که در آن مجموعه‌ای از خشونت، بیگاری و تقاضاهای جنسی ناخواسته به زنان تحمیل می‌شود. حتی در بعضی از تفکرات افراطی رادیکال فمینیسم، فحشا و ازدواج یکسان تلقی می‌شود؛ زیرا در هر دو با زن، در حد یک کالای جنسی برخورد می‌شود. از این رو در گردهمایی سال ۱۹۹۰ از سوی «سازمان زنان رادیکال»، زن در نقش همسر، به عنوان برده خانگی معرفی گردید و رشد خانواده‌های تک سرپرست و زندگی توافقی را گام مثبتی در جهت آزادی زنان برشمردند. (همان: ۱۳۸-۱۳۹)

۳-۴. فمینیسم سوسیالیسم

فمینیسم سوسیالیسم نیز همچون مارکسیست‌ها، نظام سرمایه‌داری را عامل سوق دادن زنان به سوی دستمزد کمتر و حضور در تولید و کار نابرابر دانسته‌اند که نتیجه آن، روی آوردن زنان به ازدواج برای تأمین زندگی و پذیرش نقش‌های مادری و همسری است. این نقش‌ها آنان را وابسته و محدود می‌نماید و به‌طور غیرمستقیم، با تمایز حیطه خصوصی و عمومی، به تحکیم نظام مردسالاری می‌انجامد. (همان: ۱۳۱)

از نظر این فمینیسم‌ها زنان نه تنها در حیطه سیاست و اقتصاد، بلکه در خانواده از سوی همسرانشان که با آن‌ها مثل برده رفتار می‌کنند، ستم می‌بینند. لذا معتقدند که به‌طور کلی ازدواج و پذیرش نقش همسری، تأمل معنوی، فرهنگی و روانی مردان و زنان را عقیم می‌گذارد و سبب خودخواهی و بی‌کفایتی آن‌ها می‌شود. (حکیم‌پور، ۱۳۸۲/۳۷۸) از این رو آگوست بیل^۱ در کتابی تحت عنوان «زن و سوسیالیسم»، به رنج زنان در نظام خانواده می‌پردازد و علت سلطه مردان بر همسرانشان را نتیجه ضعف فیزیکی و کار ویژه زن در خانواده و مادری عنوان می‌کند. حال آنکه وی، این دلایل طبیعی را توجیه کننده انقیاد زنان ندانسته و لازمه رهایی زنان را حق انتخاب زنان بین همسری و مادری تمام وقت و کار خارج از خانه می‌داند. (همان)



۳-۵. فمینیسم پست مدرن

در مقابل جریان‌های موج دوم فمینیسم که مخالف ازدواج و نقش همسری بودند و آن را نفی و تضعیف می‌کردند، فمینیسم پست مدرن قرار گرفته است. این گرایش از فمینیسم، ریشه سلطه جنس مذکر بر جنس مؤنث را نه در پدیده ازدواج یا نقش زیستی هر یک از دو جنس در خانواده، بلکه در نوع روابطی می‌داند که دختر و پسر، از دوران کودکی در کنار هم تجربه می‌کنند. (ر.ک: تانگ، ۱۳۸۷: ۳۴۵-۳۶۷)

آن‌ها بر این نکته تأکید می‌کنند که بر اساس تحقیقات علمی، ازدواج و ایفای نقش همسری می‌تواند، سلامتی جسمی، ذهنی، جنسی، اقتصادی و اجتماعی را برای زنان و مردان افزایش دهد. در حالی که زنان و مردانی که خارج از قواعد خانوادگی و ازدواج با هم زندگی می‌کنند از چنین منافعی برخوردار نیستند. برای مثال تحقیقاتی دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا بیان‌گر این است که زنانی که ازدواج کرده و به عنوان همسر در کنار شوهر خود زندگی می‌کنند، از سلامت فیزیکی و روحی بیشتر برخوردار هستند و از مزایایی چون احساس سعادت و خوشبختی، امکان تحصیل و درآمد بیشتر، کاهش خشونت‌های جسمی و جنسی، کاهش فقر و بزه‌کاری، کاهش اضطراب و تنش روحی و... بهره‌مند می‌شوند. (صادقی فسایی، ۱۳۸۴: ۱۴۴)

البته گفتنی است که در همین دوران نیز تشتت آرا در میان نظریه‌پردازان فمینیسم به چشم می‌خورد، به عنوان مثال سوزان فالودی^۱ چنین دیدگاه‌هایی را خطاری به فمینیسم و توطئه مردسالاری می‌داند و کیم گندی^۲ رئیس سازمان ملی زنان آمریکا تصریح می‌کند: «من فکر می‌کنم ارتقای مفاهیمی چون ازدواج به عنوان یک هدف، انحرافی بزرگ است و این سیاست افتضاح است. بازگشت زنان به ازدواج به منظور جلوگیری از مشکلات مالی آنان، در حقیقت توهینی به آن‌ها است». (همان، ۱۴۵)^۳

1. Susan Faludi.

2. Kim Gandy.

۳. به نقل از:

Glendi, Kim, "Now Elects New President" Declaration, 2001.



نتیجه‌گیری

ازدواج و همسرگزینی، برای بشر پدیده‌ای طبیعی و فطری محسوب می‌شود. تا جایی که حفظ و تداوم نهاد خانواده، مرهون پذیرش نقش همسری، به‌ویژه نسبت به زنان است؛ اما در دوران معاصر و به‌موازات تحولات گسترده‌ای در زندگی بشر، نقش‌های زنان در خانواده که تا دیروز، طبیعی و فطری می‌نمود، چون سایر ابعاد زندگی بشر، دچار تحول و دگرگونی عمیقی گردید. می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین عوامل این دگرگونی، فعالیت جریان‌های مدافع حقوق زن، چون جریان فمینیسم است. تا جایی که این گروه با ادعای برابری کامل زن و مرد و بدون توجه به ویژگی‌های زیستی و فطری دو جنس، درصدد حذف نقش‌های جنسیتی و رهاسازی زنان از نقش‌های محدود کننده خانوادگی، شدند.

البته باید توجه داشت، در فضای فکری غرب که محل شکل‌گیری اندیشه فمینیسم است، به خاطر نفوذ عقاید تحریف‌شده مسیحیت در باب نقش زن در هبوط و گناه اولیه انسان، همواره نگاه تحقیرآمیزی نسبت به زن و نقش‌های وی وجود داشته است. تا جایی که نقش زن را به‌عنوان همسر تا حد یک بنده و خدمتکار برای مردان، تنزل می‌دادند. در دوران معاصر اما غرب راه تفریط را در پیش گرفت و با کنار زدن دین از زندگی بشر، به نقادی نهاد خانواده و جایگاه نقش زن به‌عنوان همسر در خانواده، پرداخت.

این همان نگاهی بود که غالب نگرش‌های فمینیستی نسبت به نقش همسری دارند؛ اما به‌طور کلی دو نوع رویکرد نسبت به همسری، در جهت‌گیری فمینیسم به چشم می‌خورد. رویکرد اول، پذیرش نهاد خانواده، همراه با تغییر و اعمال اصلاحاتی در روابط جنسی در خانواده است و رویکرد دوم، نهاد خانواده را نهادی مردسالارانه و نقش همسری زن را عامل ستم و سرکوب زنان می‌داند. تندترین موضع‌گیری درباره نقش همسری را فمینیسم رادیکال ارائه می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که کاملاً مخالف ازدواج و پذیرش نقش همسری در خانواده هستند. جریان‌های اخیر فمینیسم چون فمینیسم پست‌مدرن نیز، رویکرد مثبت‌تری نسبت به خانواده و ایفای نقش همسری نسبت به زنان دارند و آن را عامل سلامت روحی و جسمی زن می‌دانند.



فهرست منابع

کتاب مقدس

۱. ابوت، پاملا، کلر والاس، (۱۳۸۸)، جامعه‌شناسی زنان، (ترجمه: منیژه نجم عراقی)، تهران: نشر نی.
۲. انگلسن، فردریک، (۱۳۸۰)، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، (ترجمه: خسرو پارسا)، تهران: نشر جامی.
۳. برایس، کریستین، (۱۳۸۷)، تأثیر فمینیسم در فروپاشی حکومت‌ها، (ترجمه: آزاده وجدانی)، قم: دفتر نشر معارف.
۴. بستان، حسین، (۱۳۸۲)، نابرابری و ستم جنسی از دیدگاه اسلام و فمینیسم، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۵. تانگ، رزمی، (۱۳۸۷)، درآمدی جامع به نظریه‌های فمینیستی، (ترجمه: منیژه نجم عراقی)، تهران: نشر نی.
۶. جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۳)، دانش‌نامه فاطمی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. جورج، رینرز، (۱۳۷۴)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، (ترجمه: محسن ثلاثی)، تهران: علمی فرهنگی.
۸. حکیم‌پور، محمد، (۱۳۸۲)، حقوق زن در کشاکش سنت و تجدد؛ تأملی در مبادی هرمنوتیک حقوق زنان، تهران: نغمه نواندیش.
۹. دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۳۷)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۱۰. دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۵۷)، تاریخ فلسفه، (ترجمه: عباس زریاب خویی)، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۱. دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۷۶)، تاریخ تمدن، (ترجمه: احمد آرام و دیگران)، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.



۱۲. رودگر، نرجس، (۱۳۸۸)، فمینیسم: تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها، نقد، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۱۳. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵)، درآمدی بر دایره‌المعارف علوم اجتماعی، تهران: نشر کیهان.
۱۴. صادقی فسایی، سهیلا و دیگران، (۱۳۸۴)، فمینیسم و خانواده، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
۱۵. کلاین، آلن آر، (۱۳۸۷)، عریان کردن فمینیسم، (ترجمه: طاهره توکلی)، تهران: دفتر نشر معارف.
۱۶. مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۰)، از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: نشر شیرازه.
۱۷. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۰)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران: نشر صدرا.
۱۸. هام، مگی، کمبل، سارا، (۱۳۸۲)، فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، (ترجمه: نوشین احمدی خراسانی و دیگران)، تهران: انتشارات توسعه.
۱۹. هیوود، آندرو، (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، (ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی)، تهران: وزارت امور خارجه.
۲۰. ویلفورد، ریک، (بی‌تا)، فمینیسم: درآمدی جامع بر ایدئولوژی‌های سیاسی، (ترجمه: م. قائد)، تهران: انتشارات مرکزی.

